

گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی - بخش سوم ، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۵

س - پیش از ورود به مبحث اصلی ، چند پرسش دیگر را نیز که بی ارتباط با اتفاقات اخیر نمی باشد ، باید طرح کنم . اول ، خبر مذاکرات میان رژیم با آمریکایی ها بر سر عراق . اساسا این مذاکرات چه موضوعیتی می توانست داشته باشد ؟

ج - هیچ ! چه رژیم و چه آمریکا در این رابطه اهداف خاص خود را دنبال می کردند که در اصل با نفس انجام مذاکرات هیچ فرابتی ندارند .

مهمترین هدف رژیم از پذیرش مذاکره با آمریکا بر دو مولفه استوار است . هر دوی این دو مولفه نیز بیشتر مصرف داخلی دارند تا ارائه یک راهکار در راستای حل تضاد موجود میان دو کشور که به اعتقاد من "آنتاگونیستی" و لاینحل می باشد .

مولفه اول شکستن تابوی مذاکره مستقیم با آمریکا در میان نیروهای وحشی خود رژیم است که تا کنون کسی در میان جناح های رژیم ، جسارت انجام آنرا بصورت علنی نداشته است . امری که در آینده بسیار به آن نیازمند خواهند بود . قطار استراتژی رژیم در ماه های سرنوشت ساز آینده بر دو ریل تعامل و تقابل حرکت خواهد کرد .

مولفه دوم باز هم یک فقره قدرت نمایی دیگر است که برای این رژیم در شرایط کنونی به لحاظ داخلی ، از نان شب هم واجبتر است . استدلال آنها در داخل این است که نفس پذیرش مذاکره با ما از سوی آمریکا ، نشانه اعتراف آنان به قدرت ماست .

س - آیا واقعا همینطور است ؟

ج - البته که نه ! پذیرش مذاکره مستقیم با رژیم از سوی آمریکایی ها ، بیشتر به دامی می مانست که در پیش پای " جمهوری اسلامی " پهن کرده بودند .

مفهوم سیاسی اعلام آمادگی رژیم " جمهوری اسلامی " برای مذاکره با آمریکا بر سر عراق ، امضای اعترافنامه ای مبنی بر جرم دخالت آنها در امور داخلی یک کشور ثالث بود که تا آن مقطع اگر چه همه از آن مطلع بودند ، با اینحال به لحاظ عرف بین المللی تنها اتهام ثابت نشده ای بیش نبود . ایالات متحده از این پس در معاملات بین المللی خود بر سر حل " معضل ایران " از آن بسا سودها خواهد برد .

هدف مهمتر آمریکا پولاریزه کردن فضای سیاسی عراق در مقطع تشکیل دولت جدید بود . با این سیاست ، موضع " ائتلاف یکپارچه " که بر نامزدی " ابراهیم جعفری " پافشاری می کردند و اکثریت را نیز داشتند ، تضعیف شده و نیروهای سیاسی موجود در پارلمان جدید عراق حول محور " دولت وحدت ملی " یا " دولت کارگزار " رژیم ایران مجبور به صف بندی بودند . می بینید که موفق هم شدند !

س - مسئله مهمی که هم اکنون چه در سطح " شورای امنیت " و چه در میان نیروهای سیاسی ایرانی مورد بحث است ، مسئله تحریمها علیه ایران است . بسیاری تحریم را کلا علیه مردم ایران می دانند و از این دریچه با آن مخالفت می کنند . برای اثبات ارزیابی خود نمونه عراق را نیز مثال می زنند که تنها حاصلی که داشت تحمیل یک فاجعه انسانی بر مردم عراق بود و نه تضعیف دولت عراق . این استدلال چقدر درست است و آیا اصولا خود شما با اعمال تحریم علیه رژیم ایران موافقید ؟

ج - من نه تنها با اعمال تحریمها موافقم که فراتر از آن اعمال تحریمهای همه جانبه علیه " جمهوری اسلامی " را نیز توصیه می کنم . تا آنجا که به کارکرد تحریمهای جنایتکارانه اقتصادی آمریکا و متحدانش بر علیه دولت و ملت عراق بر می گردد ، حرفی نیست . اما مقایسه میان ایران و عراق توسط نیروهای سیاسی مورد بحث شما اگر ریشه در یک جهالت تنوریک در ارزیابی مسائل پیچیده سیاست بین الملل و تفاوتهای استراتژیک میان این دو مورد (چه به لحاظ ژئوپلیتیکی و چه به لحاظ زمانی) نداشته باشد بی تردید بیانگر یک اشتباه مهلک تاکتیکی در مقابله با دشمن ، یعنی نظام " جمهوری اسلامی " می باشد .

اعمال تحریم علیه عراق در یک ظرف زمانی کاملاً متفاوت با امروز انجام گرفت و هدف آن نه براندازی دولت وقت عراق که نابودی تمامی ساختارهای جامعه مدنی و مجازات ملت و دولتی بود که برای اولین بار در تاریخ معاصر، جسارت تهاجم نظامی به قلب فساد و جنایت و توطئه در خاورمیانه، یعنی اسرائیل و اشغال کویت یعنی زدن جیب آمریکا! را به خود داده بود.

با اینکار دولت عراق آگاهانه، **مرز سرخی** را در "سیاست بین الملل" در نوردیده بود که بی پاسخ نمی توانست باشد. اینرا تنها کسانی می توانند فهم کنند که به "قواعد بازی" در سطح جهانی آشنایی داشته باشند و هیچ دولتی در دنیا نیست که با این قواعد نا آشنا باشد!

تصاحب قدرت سیاسی توسط جنبشهای اپوزیسیون کشورهای گوناگون نیز تنها زمانی از مشروعیت و تایید قدرتهای جهانی برخوردار می شوند که به این قواعد تن داده باشند، وگرنه یا به سرنوشت "عرفات" دچار می شوند یا "عبداله اوجالان و یا اینکه عاقبت ساندینیستها و "دانیل اورتگا" در انتظارشان است دوباره وارد معقولات شدم!

می خواهم بگویم که در مقطع اعمال تحریمهای جنایتکارانه علیه عراق، نه طرح براندازی و تغییر رژیم روی میز سیاست خارجی ایالات متحده بود و نه طرح ۱۱ سپتامبر و ورود به "جنگ چهارم" دست بالا را پیدا کرده بود.

مغظه ای که در رابطه با نتایج فاجعه انگیز تحریم، بر روی مردم ایران می شود در اینجا است که در تحلیل، جریان سیاسی مربوطه اولاً: قائل به ماندگاری رژیم "جمهوری اسلامی" است و ثانیاً جدیت طرح براندازی رژیم توسط باند حاکم بر ایالات متحده را نیز فهم نکرده است.

س - یعنی شما منکر تاثیرات منفی تحریمها بر روی مردم ایران هستید؟

ج - در دراز مدت چرا، حتما تاثیرات منفی آن شامل مردم نیز خواهد شد. ولی اگر عمر رژیم "جمهوری اسلامی" را کوتاه مدت تحلیل کنید، آنگاه تاثیرات منفی آن در کوتاه مدت مستقیماً بر روی رژیم آوار خواهد شد و کمرش را خواهد شکست.

س - پس با این حساب شما عمر رژیم را کوتاه تحلیل می کنید؟

ج - بگذارید یک چیز را برایتان بگویم. من همواره تاریخ دادن را در پهنه سیاست، اساساً کاری عاقلانه و درست نمی دانسته و نمی دانم. با این حال رک و بی پرده بگویم:

بودن همزمان رژیم "جمهوری اسلامی" در حاکمیت و یک رئیس جمهور جدید در کاخ سفید در سال ۲۰۰۹ را، معادل شکست قطعی "طرح خاورمیانه بزرگ" می دانم.

در آنصورت هم ما باید بدنبال یک استراتژی نوین باشیم و هم "جناح بازها"! ضمناً یک خبری را هم در رابطه با لشکرکشی دولت ترکیه به منطقه کردستان آنکشور و مرز مشترک آن با عراق و ایران بگویم. دولت ترکیه با هدف اعلام شده سرکوب نیروهای نظامی پ.ک.ک، تعداد ۲۰۰ هزار سرباز را برای یک دوره عملیاتی یکساله به سوی مرز با ایران اعزام کرده است و کلیه مرخصی ها را نیز برای مدت شش ماه آینده ملغی کرده است. جالب است که در تمامی طول حیات پ.ک.ک و در دوران اوج قدرت آن، چنین نقل و انتقالات نظامی به کردستان ترکیه و عملیاتی تا به این حد طولانی مدت، سابقه نداشته است.

س - عجب! پس استعفای اخیر وزیر خارجه انگلستان و رئیس سازمان سیا هم ممکن است رابطه ای با مسئله ایران داشته باشد؟

ج - حتما دارد! چه باند حاکم بر کاخ سفید به رهبری "دیک چینی" در درون دولت آمریکا و چه ائتلاف "کشورهای داوطلب" و متحد آمریکا که در صورت عدم همراهی چین و روسیه باید در خارج از کادر سازمان ملل و شورای امنیت تشکیل شود، نیاز به یکپارچگی تام و تمام دارند. تصفیه "جک استرا" که معرف حضور همه هست و "پورترگاس" که کمتر کسی با او آشنایی دارد، اگر نشانه آماده شدن زمینه های یک برخورد رادیکال با "جمهوری اسلامی" در سطح جهانی نباشد، حتما شکست قطعی خط ماماشات با رژیم حاکم بر ایران است.

س - سنوآل دیگرى كه بينندگان سايت مطرح كرده اند اين است كه : چرا شما انقلاب مخملى را به عنوان يك " راه حل " رد مى كنيد . در حالىكه هرنوع تغييرى در ايران بدليل وضعيت اقتصادى مردم و فقر بيش از ۷۰ درصد آنها به سرعت به سمت راديكاليسم خواهد رفت و حركت هاى اجتماعى را شتاب خواهد داد . آيا امكان هيچ تغييرى به غير از جنگ تيست ؟ مثلا اين امكان نيست كه با يك كودتا ، بالاي رژيم تغيير كند و يك رفرم و يا رفراندمى انجام شود ؟ و درچنين صورتى آيا خود به خود شرايط آزادترى براى نيروهاى راديكال بوجود نمى آيد ؟ فضايى مثل فاز سياسى در ايران و يا شرايطى كه الان در بوليو و يا ونزوئلا ايجاد شده است ؟

ج - سوآل اين پرسشگر عزيز اين را تداعى مى كند كه انگار يك " انقلاب مخملى " در شرف وقوع است و من آنرا رد مى كنم ! آيا واقعا اينگونه است ؟

تا آنجاىي كه به شخص من بر مى گردد ، از هر تغيير جزئى كه گرمى از بارگرانى كه برگرده مردم ايران سنگينى مى كند ، كم كند ، استقبال خواهم كرد . هر چند كه با تمامى ذرات وجودم انقلاب مى خواهم . نه فقط يك انقلاب سياسى كه يك انقلاب اجتماعى .

من نه با رفرم مخالفم و نه با " انقلاب مخملى " ! چرا كه ترديد ندارم در شرايط كنونى ايران و شدت وحدت تضادهائى موجود در ميان جامعه ، هرگونه رفرم ، هر ذره باز شدن فضاى سياسى به مفهوم واقعى كلمه ، ب سرعت راه به انقلاب خواهد برد . به عبارت ديگر همانگونه كه بارها گفته ام :

هرگونه رفرم در شرايط كنونى از كانال سرنگونى " رژيم جمهورى اسلامى " مى گذرد .

بحث پايه اى من در اينجاست كه اين رژيم ، اساسا از ظرفيت رفرم پذيرى برخوردار نيست . تاكيد ساليان من بر ضرورت بى گفتگوى سرنگونى قهرآمى رژيم " جمهورى اسلامى " هم تنها بر همين شناخت واقعى استوار بوده و هست .

در رابطه با " انقلاب مخملى " هم غير از اين نيست . فراتر از آنكه من و ما با اين " راه حل گلوباليستى " موافق باشيم يا نه ! ابتدا به ساكن بايد ديد كه آيا اساسا اين به اصطلاح " راه حل " در ايران جواب دارد يا نه . به دو دليل ساده جواب ندارد .

اول آنكه مبناي ضرورى شكل گرفتن چنين به اصطلاح انقلابى ! بى برو برگرد ، در حاكميت بودن يك رژيم متعارفى است كه اساسا به خيابان آمدن و از آن مهمتر در خيابان ماندن مردم مخالف خود را تحمل نموده و آنرا در نطفه خفه ننمايد .

دوم آنكه شرط تحقق چنين انقلابى ، وجود يك رهبرى كاريسماتيك و در عين حال مورد پذيرش آمريكا و اروپا است كه در ضمن توان به خيابان كشيدين نه همه كه حداقل بخش قابل توجه اى از مردم خواهان تغيير را داشته باشد . حالا اگر شما چنين رهبرى را در ايران سراغ داريد ، بگوويد تا منم موافقت خودم را اعلام كنم !!

س - و در رابطه با كودتا ؟

ج - امكان انجام آن هست . موفقيت آن اما امكان ناپذير است ! براى اينكه كار خودم را ساده تر كنم ، پاسخ را عينا از " چشم انداز " ، بخش چهارم مورخ ۱۹ بهمن ۱۳۸۳ مى آورم :

" گزينه ديگر وقوع يك كودتاي خونين نظامى در درون نظام مى باشد كه اولين قربانى آن خامنه اى خواهد بود . اماج كودتا ، نجات بخشى از رژيم با پذيرش وابستگى كامل به آمريكا و كردن نهادن به تمامى خواستهائى آنان مى باشد . اين گزينه مطلقا امكان موفقيت ندارد . چرا كه جدائى از تهديد بسيار جدى درگرفتن يك جنگ داخلى خونين ، به لحاظ داخلى توان انجام هيچ تغييرى در جامعه را كه به باز شدن ضرورى فضاى سياسى بيانجامد ، نداشته و مجبور به حكومت با دستكش آهنيين خواهد بود . ضمن آنكه نفس خود كودتا ، چه موفق و چه ناموفق ، راه به شكسته شدن اتوريته رژيم در ميان مردم برده و دولت كودتا را به بن بست خواهد كشاند . "

س - پس با این حساب همچنان تنها راه را "تعویض رژیم" از خارج می‌دانید؟

ج - بله، همینطور است. مختصر و مفید! ضمناً در رابطه با ونزویلا و بولیوی هم که اشاره شده بود، جدای از آنکه بحث مفصلی را می‌طلبید و مربوط به بحث ما هم نمی‌شود، باید بگویم که اگر ایالات متحده مرکز ثقل طرح‌های گلوبالیستیش را به منطقه خاورمیانه منتقل نکرده و همچنان به مانند دوران جنگ سوم (جنگ سرد) چنگال‌های خونریزش را از گلوی خلق‌های آمریکای لاتین برنداشته بود، مسلماً بوجود آمدن چنین فضایی، حداقل در ابعاد کنونی امکان پذیر نمی‌بود. اگر چه برای هر عنصر انقلابی و ترقیخواهی، جای بسی خوشحالی و سربلندی می‌باشد که مردم آمریکای لاتین از این فرصت و فضای بوجود آمده چنین استفاده‌های درخشانی کرده و در آینده نیز بسا بیشتر خواهند کرد. مقاومت سرسختانه کوبا نشان داد که می‌توان با اتکاء به مردم در مقابل بزرگترین و مخوفترین قدرت امپریالیستی دنیا ایستاد و از میدان بدر نرفت.

س - پس آیا حمایت همیشگی اینگونه کشورها، مثل کوبا و ونزویلا از رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران هیچ توجیهی دارد؟

ج - البته که دارد، اگر کمی فراتر از نوک دماغمان را هم ببینیم! در سیاست بین‌المللی آنچه که معیار دوستی و دشمنی هاست، منافع و مصالح ملی است و نه ماهیت طرف‌های یک رابطه سیاسی. در آنجا ایدئولوژیک برخورد نمی‌کنند، سیاسی تنظیم می‌کنند. ما هم همینگونه برخورد می‌کنیم. اینرا در مبحث مبانی تئوریک "راه حل سوم" بیشتر باز خواهیم کرد. فعلاً برای دور نشدن از بحث وارد این قضیه نمی‌شوم. فقط اینرا بگویم که اگر هیولایی راه آب را بر شما بسته باشد، جرعه آبی را که به هنگام له‌له زدن بسوی شما دراز شده باشد، مسلماً خواهید گرفت، بی آنکه به چهره یاری‌دهنده نیم‌نگاهی بیاندازید. بگذریم.....

پایان بخش سوم، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۴